

Cognitive Warfare and Threat Redefinition in Security Conflicts: A Process Analysis of the Islamic Republic of Iran–Israel Confrontation

Ehsaneh Mohammadi¹ 

DOI: [10.48308/pij.2026.243561.1863](https://doi.org/10.48308/pij.2026.243561.1863) Received: 2026/2/14 Accepted: 2026/5/31

Original Article

Extended Abstract

Introduction: In an era characterized by transforming information ecosystems and intensifying contests over semantic hegemony, strategic conflicts have transcended physical domains to expand into the realms of cognition, perception, and collective memory. This article examines cognitive warfare as the dominant paradigm in the Iran–Israel confrontation. Within this framework, cognitive warfare is conceived as a strategic struggle for control over the process of reality construction. The central argument holds that cognitive warfare operates not merely as a tactical instrument, but as a structure that transforms the logic of confrontation into a discursive process of continuous threat construction. Accordingly, securitization is not simply a passive response to external threats; it is a discursive mechanism that perpetually reconstitutes the conditions of possibility for threat. The core research question examines how the discursive mechanisms of cognitive warfare shape and reproduce the process of mutual securitization in this bilateral relationship.

Method: This study employs a qualitative-analytical approach based on a systematic analysis of discursive data spanning the years 2015–2025. Purposive sampling, guided by the criteria of “dominant discourse representation” and “tension peaks,” encompasses speeches by senior officials, strategic documents, state media content (domestic, Israeli, and Western), and think-tank reports. Data analysis proceeds through three coding stages: open coding (identifying concepts such as “enemy construction”), axial coding (categorizing data into “civilizational resistance” and “existential threat” discourses), and theoretical coding (linking categories to the securitization framework). The theoretical framework rests on three interconnected levels: at the ontological level, constructivism (Wendt) treats threat as the product of intersubjective interactions and the attribution of “self” and “other” roles; at the middle-range level,

1. Ph.D in International Relations, Faculty of Economics and Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. e_mohammadi@sbu.ac.ir



securitization theory (Buzan and Wæver) explains how ordinary phenomena are transformed into “existential threats” through speech acts; and at the micro level, critical discourse analysis (Fairclough), focusing on representation and security metaphors, dissects the production of dominant narratives. This synthesis conceptualizes cognitive warfare as a battle for discursive hegemony over the interpretive frameworks of domestic and international audiences.

Results and discussion: Cognitive warfare follows a four-stage cycle: (1) Discourse production: Iran, through a “civilizational-identity resistance” discourse, represents itself as the symbol of an “oppressed yet steadfast umma” against a “usurping other,” while Israel, through an “existential security threat” narrative, frames Iran as an irrational threat and itself as a “rightful victim acting in self-defense.” (2) Cognitive framing: Narratives are disseminated across domestic and international levels via technological infrastructures, including proxy media, cyber operations, and artificial intelligence. (3) Strategic action: The consolidation of these representations legitimizes hard-power actions. (4) Cyclical reproduction: This process constrains non-confrontational options and reinforces a vicious cycle in which each reaction intensifies the opposing narrative. The strategic consequence is mutual discursive entrapment: the more threatening the representation of the rival’s identity, the more one’s own identity becomes imprisoned within an enemy-construction narrative. This path dependency progressively narrows the range of conceivable options and rigidifies cognitive frameworks to the point where exiting the cycle becomes effectively impossible. Effectiveness in cognitive warfare depends on the integration of three layers: discursive-identity (producing credible narratives), technological-informational (rapid dissemination through global networks), and resilience-control (societal immunization).

Conclusion: The findings demonstrate that cognitive warfare in the Iran–Israel confrontation has evolved into a self-sustaining conflict logic. Through four successive phases—the production of competing discourses, the shaping of strategic perception, the restriction of policy options, and cognitive consolidation—this logic systematically steers the decision-making environment toward offensive strategies. Effectiveness in cognitive warfare depends on three primary factors: narrative coherence, media penetration capacity, and the actor’s material power base. Ultimately, the discursive redefinition of “threat” has played a pivotal role in legitimizing hard security actions, proving that security is not solely a function of material power, but is equally an outcome of discursive hegemony and the consolidation of dominant narratives.

Keywords: cognitive warfare, securitization, threat redefinition, strategic narrativization.

Citation: Mohammadi, Ehsaneh. 2026. Cognitive Warfare and Threat Redefinition in Security Conflicts: A Process Analysis of the Islamic Republic of Iran–Israel Confrontation, *Political and International Approaches*, Summer, Vol 18, No 2, PP 113-136.



جنگ شناختی و بازتعریف تهدید در تعارضات امنیتی: تحلیل فرآیندی تقابل جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل

احسانه محمدی^۱

DOI: [10.48308/piaj.2026.243561.1863](https://doi.org/10.48308/piaj.2026.243561.1863)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۳/۱۰

مقاله پژوهشی

چکیده مبسوط

مقدمه و اهداف: در عصر تحول زیست‌بوم‌های اطلاعاتی و تشدید منازعات بر سر هژمونی معنایی، منازعات راهبردی از عرصه‌های فیزیکی فراتر رفته و به ساحت‌های شناخت، ادراک و حافظه جمعی گسترش یافته‌اند. این مقاله با هستی‌شناسی سازه‌انگارانه و تلفیق نظریه امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ با تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، جنگ شناختی را به مثابه پارادایم مسلط در تقابل ایران و اسرائیل واکاوی می‌کند. جنگ شناختی در این چارچوب، نبردی بر سر کنترل فرآیند ساخت واقعیت است. استدلال مرکزی آن است که جنگ شناختی فراتر از ابزاری تاکتیکی، ساختاری است که منطق تقابل را به فرآیندی گفتمانی از بر ساخت مداوم تهدید تبدیل می‌کند. در این چارچوب، امنیتی‌سازی صرفاً پاسخی به تهدیدات بیرونی نیست بلکه سازوکاری گفتمانی است که شرایط امکان تهدید را به طور مستمر بازآفرینی می‌کند. پرسش محوری این است که سازوکارهای گفتمانی جنگ شناختی چگونه فرآیند امنیتی‌سازی متقابل را در روابط دو کشور شکل می‌دهند و بازتولید می‌کنند.

روش: پژوهش با روش کیفی-تحلیلی و تحلیل نظام‌مند داده‌های گفتمانی (۲۰۱۵-۲۰۲۵) انجام شده است. نمونه‌گیری هدفمند با معیار «نماینندگی گفتمان مسلط» و «اوج‌های تنش‌زا» شامل: سخنرانی‌های مقامات عالی‌رتبه، اسناد راهبردی، محتوای رسانه‌های دولتی (داخلی، اسرائیلی و غربی) و گزارش‌های اندیشکده‌هاست. تحلیل در سه مرحله کدگذاری باز (مفاهیمی چون «دشمن‌سازی»)، کدگذاری محوری (دسته‌بندی در گفتمان‌های «مقاومت تمدنی» و «تهدید وجودی») و کدگذاری نظری (پیوند با چارچوب امنیتی‌سازی) صورت گرفته است. چارچوب نظری بر سه سطح به هم پیوسته استوار است: در سطح هستی‌شناختی، سازه‌انگاری (ونت) تهدید را حاصل تعاملات بین‌الذهانی و نسبت‌دهی نقش «خود» و «دیگری» می‌داند. در سطح میانی، نظریه امنیتی‌سازی (بوزان و ویور) تبدیل پدیده عادی به «تهدید وجودی» را از طریق کنش‌های گفتاری تبیین می‌کند. در سطح خرد، تحلیل گفتمان انتقادی (فرکلاف) با تمرکز بر بازنمایی و استعاره‌های امنیتی، نحوه تولید روایت‌های مسلط را کالبدشکافی

۱. دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. e_mohammadi@sbu.ac.ir



می‌کند. این ترکیب، جنگ شناختی را نبردی برای هژمونی گفتمانی بر چارچوب‌های تفسیری مخاطبان داخلی و بین‌المللی مفهوم‌پردازی می‌کند.

یافته‌ها: جنگ شناختی از چرخه‌ای چهار مرحله‌ای پیروی می‌کند: ۱. تولید گفتمان: ایران با گفتمان «مقاومت تمدنی-هویتی»، خود را نماد «امت مظلوم اما پایدار» در برابر «دیگری غاصب» باز می‌نماید. اسرائیل با روایت «تهدید امنیتی-وجودی»، ایران را تهدیدی غیرعقلانی و خود را «قربانی محق در دفاع» معرفی می‌کند. ۲. شکل‌دهی شناخت: روایت‌ها از طریق زیرساخت‌های فناورانه (رسانه‌های نیابتی، عملیات سایبری، هوش مصنوعی) در سطوح داخلی و بین‌المللی توزیع می‌شوند. ۳. کنش راهبردی: تثبیت بازنمایی‌ها به کنش‌های سخت‌افزاری (ترورهای هدفمند، تحریم‌ها، حملات سایبری) مشروعیت می‌بخشد. ۴. بازتولید چرخه‌ای: این فرآیند گزینه‌های غیرتهاجمی را محدود و چرخه‌ای معیوب را تقویت می‌کند که در آن هر واکنش، روایت مقابل را تشدید می‌کند. پیامد راهبردی این چرخه، محبوس‌شدگی گفتمانی متقابل است: هر چه بازنمایی هویت رقیب تهدیدآمیزتر باشد، هویت خود نیز در روایت دشمن‌انگاری محبوس‌تر می‌شود. این وابستگی به مسیر، دامنه‌های قابل‌تصور را کوچک‌تر و چارچوب‌های ذهنی را سخت‌تر می‌کند، تا جایی که خروج از چرخه غیرممکن می‌شود. اثربخشی در جنگ شناختی وابسته به یکپارچگی سه لایه است: گفتمانی-هویتی (تولید روایت باورپذیر)، فناورانه-اطلاعاتی (توزیع سریع در شبکه‌های جهانی)، و تاب‌آوری-کنترلی (مصون‌سازی جامعه). برتری در یک لایه بدون دو لایه دیگر، شکننده است.

نتیجه‌گیری: نتایج این پژوهش نشان می‌دهند که جنگ شناختی در تقابل ایران و اسرائیل به یک منطق پایدار منازعه تبدیل شده که از طریق چهار مرحله متوالی (ولید گفتمان‌های متضاد، شکل‌دهی ادراک استراتژیک، محدودسازی گزینه‌های سیاستی و تثبیت شناختی) فضای تصمیم‌گیری را به‌سوی راهبردهای تهاجمی سوق می‌دهد. اثرگذاری در جنگ شناختی به سه عامل بستگی دارد: انسجام روایت، ظرفیت نفوذ رسانه‌ای و پایگاه قدرت بازیگر. بازتعریف گفتمانی «تهدید»، نقش محوری در مشروعیت‌بخشی به اقدامات امنیتی ایفا کرده است. بر این اساس، امنیت نه تنها تابعی از میزان قدرت مادی، بلکه پیامد هژمونی گفتمانی و تثبیت روایت‌های مسلط است.

واژگان کلیدی: جنگ شناختی، امنیت‌سازی، بازتعریف تهدید، روایت‌سازی راهبردی.

استناددهی: محمدی، احسانه. ۱۴۰۵. جنگ شناختی و بازتعریف تهدید در تعارضات امنیتی: تحلیل فرآیندی تقابل جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل، تابستان، سال ۱۸، شماره ۲، ۱۳۶-۱۱۳.

مقدمه

در چشم‌انداز پرتلاطم امنیت بین‌الملل معاصر، ماهیت جنگ دستخوش تحولی بنیادین شده، تحولی که کانون نبرد را از عرصه‌های صرفاً فیزیکی به حوزه‌های شناختی، گفتمانی و ادراکی منتقل ساخته است (Deppe & Schaal, 2024: 1-2). در این پارادایم نوین، هدف غایی، دیگر صرفاً انهدام توان مادی رقیب نیست، بلکه تصاحب شیوه ادراک رقیب از واقعیت است؛ یعنی تأثیرگذاری بر شیوه‌های ادراک، معناپردازی و تصمیم‌سازی کنشگران از طریق تولید، بازنمایی و تثبیت روایت‌های مسلط. این تحول به معنای کنترل چارچوب‌های شناختی است که از خلال آن‌ها، تهدید معنا می‌یابد، دشمن شناسایی می‌شود و کنش موجه می‌گردد. این چرخش پارادایمی، به‌ویژه در منازعات ریشه‌دار هویتی و ایدئولوژیک—که در آنها «تصور از دشمن» پیش‌شرطی برای عمل است—ضرورت بازاندیشی رادیکال در ابزارهای تحلیلی سنتی و تمرکز بر ابعاد شناختی و گفتمانی را به یک بایسته قطعی پژوهشی تبدیل می‌کند.

همگام با افول نسبی کارآمدی تک‌بعدی قدرت سخت، مرکز ثقل رقابت‌های راهبردی به قلمروهای ناملموس‌تری چون اطلاعات، فضای سایبر و مهم‌تر از همه، شناخت انسانی جابجا شده است. در این میان، مفهوم «جنگ شناختی» به عنوان جلوه‌ای شاخص و تعیین‌کننده از این تحول امنیتی در عصر اطلاعات، کانون توجه فزاینده‌ای قرار گرفته است. جنگ شناختی را می‌توان گونه‌ای از درگیری تعریف کرد که مستقیماً ادراک، باورهای بنیادین و فرآیندهای تصمیم‌گیری انسان‌ها را هدف قرار می‌دهد و با بهره‌گیری از دستکاری اطلاعات، عملیات روانی پیچیده و فناوری‌های ارتباطی، در پی تغییر رفتار فردی و جمعی در راستای اهداف راهبردی است (Miller, 2023: 1-2). این شکل از جنگ، فراتر از جنگ اطلاعاتی کلاسیک، خود فضای تولید معنا، گفتمان عمومی و ذهنیت‌نخبگان را به میدان نبرد مبدل می‌سازد (Miller, 2023: 8). از این منظر، جنگ شناختی صرفاً یک «ابزار» در زرادخانه دولتی نیست، بلکه خود یک «میدان نیرو» و یک چالش ساختاری در نظام بین‌الملل محسوب می‌شود؛ میدانی که قواعد تعامل، مکانیسم‌های مشروعیت‌بخشی و شیوه‌های بازتولید قدرت را در سطحی عمیقاً گفتمانی بازتعریف می‌کند. درک تحلیلی این میدان نیرو مستلزم عبور از توصیف به سوی کشف پیوند دیالکتیکی قدرت و دانش در عرصه امنیت است. از این منظر، دانش امنیتی (از جمله درک ما از «تهدید») بازتابی خنثی و منفعل از واقعیت نیست، بلکه برساخته‌ای گفتمانی است که هم‌زمان محصول و بازتولیدکننده روابط قدرت است؛ به گونه‌ای که تعریف تهدید، خود به ابزاری برای تثبیت موقعیت کنشگر تهدیدساز تبدیل می‌شود. (Foucault, 1980). در این چارچوب، روایت‌ها به مثابه صورت‌بندی‌های مسلط معنا، نقشی محوری در ترسیم مرزهای امنیتی، تعریف «خود» و «دیگری»، و مشروعیت‌بخشی به کنش‌هایی (حتی فراهنجار) ایفا می‌کنند (Hansen, 2006). بنابراین، هسته رقابت در جنگ شناختی، نبردی است نه بر سر داده‌ها، که بر سر فرآیند دلالت‌سازی؛ نبردی برای کنترل چگونگی معنادهی به وقایع، تثبیت روایت‌های امنیتی هژمونیک و در نهایت، شکل‌دهی به «واقعیت‌های اجتماعی پذیرفته‌شده».

تقابل دیرپای جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل، نمونه‌ای پیچیده از این نبرد گفتمانی-شناختی است. رابطه‌ای که برای دهه‌ها عمدتاً در قالب رقابت غیرمستقیم و کنش‌های نیابتی مدیریت می‌شد، در سال‌های

اخیر به سطحی آشکار و تعمیق‌یافته از تقابل روایی ارتقا یافته است. در این سطح، بازتعریف پویا و مستمر «تهدید»، بازسازی هویت «دشمن» و توجیه مشروعیت کنشگری، دیگر پیامد منازعه نیستند، بلکه خود، ذات و موتور محرکه آن به شمار می‌روند. با وجود حجم انبوه مطالعات ژئوپلیتیکی پیرامون این رابطه، ادبیات موجود عمدتاً چگونگی تولید تهدید را نادیده گرفته و بر پیامدهای تهدید تولیدشده متمرکز شده، در حالی که سؤال این است: چگونه روایت‌ها، تهدید را از یک ادراک به یک واقعیت اجتماعی تبدیل می‌کنند؟ این خلأ تحلیلی، به‌ویژه در مواجهه با منازعاتی چندلایه مانند مورد ایران و اسرائیل، مانعی جدی برای درک کامل مکانیسم‌هایی است که رقابت استراتژیک را به دشمنی هستی‌شناختی تبدیل می‌کنند. برای پر کردن این خلأ، این مقاله بر پیش‌فرض سازه‌انگارانه استوار است که تهدید را نه امری عینی و ثابت، بلکه پدیده‌ای ذاتاً اجتماعی، برساخته گفتمان و وابسته به روابط هویت میان «خود» و «دیگری» می‌داند (Wendt, 1992). چارچوب تحلیلی ترکیبی مقاله، با تلفیق بینش‌های نظریه امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ و تحلیل گفتمان، جنگ شناختی را به‌مثابه فرآیندی عملگرا تحلیل می‌کند: کنشگران سیاسی، با توسل به گفتمان‌ها و روایت‌های ویژه، پدیده‌ای خاص را از حیطه امور «عادی» سیاست خارج ساخته و آن را به سطح یک «تهدید وجودی» ارتقا می‌دهند تا اقدامات فوق‌العاده را موجه سازند (Buzan et al., 1998: 24-26). روش تحلیل گفتمان، به‌عنوان رویکرد روش‌شناختی اصلی، ابزاری ظریف برای کالبدشکافی نحوه تولید، تقابل و تثبیت این روایت‌های امنیتی در فضای تعاملی ایران و اسرائیل فراهم می‌آورد.

بر این اساس، پرسش محوری این پژوهش عبارت است از: چگونه جنگ شناختی در تعامل ایران و اسرائیل از ابزاری برای مدیریت رقابت به ساختاری خودبازآفرین تبدیل شده است که مفهوم تهدید را — مستقل از محاسبات استراتژیک عقلانی — به صورت مداوم بازتولید، تشدید و تثبیت می‌کند، و این فرآیند چه مکانیسم‌های شناختی و گفتمانی را برای اسارت متقابل کنشگران در چرخه‌های تصعید فعال می‌سازد؟ پاسخ به این پرسش، تمرکز را بر منطق درونی گفتمان‌های امنیتی دو طرف، نقش روایت‌ها به‌عنوان هم ابزار و هم عرصه رویارویی، و پیوند ناگسستنی بین تولید دانش و اعمال قدرت معطوف می‌دارد. این واکاوی، کشمکش ایران و اسرائیل را نه صرفاً به‌عنوان یک تقابل دوقطبی، بلکه به‌عنوان نمونه‌ای قانونی از دینامیک‌های جنگ شناختی در جهان معاصر باز می‌نماید — جایی که رقابت برای تسخیر بسترهای ادراکی، پیش‌شرط هرگونه درگیری فیزیکی محتمل است.

۱. پیشینه پژوهش

مرور ادبیات پژوهشی، با ترسیم دو جریان نظری، تصویری چندوجهی از تحولات ماهیت منازعات بین‌المللی و به‌ویژه جنگ شناختی ارائه می‌دهد. جریان نخست، با تکیه بر مفهوم «جنگ ترکیبی» (Hoffman, 2007) و تحولات نوین آن در حوزه «جنگ شناختی»، بر اهمیت «عرصه انسانی» و تأثیر فزاینده محیط اطلاعاتی پیچیده بر فرآیندهای شناختی، باورها و رفتار تصمیم‌گیرندگان تأکید می‌ورزد (Bousquet et al., 2018; Giles, 2020). این دیدگاه، فضای سایبر و رسانه‌های دیجیتال را نه صرفاً کانال انتقال، بلکه بستری

برای شکل‌دهی ادراک تهدید معرفی کرده و فرآیندهای ذهنی انسان را به عنوان اصلی‌ترین عرصه نبرد شناسایی می‌کند. (Libicki, 2007; Kott, 2018; Du Cluzel, 2020; Miller, 2023). با این حال، مطالعات موجود در این جریان عمدتاً توصیفی بوده و بر «چگونگی» به کارگیری تکنیک‌های فناوریانه تمرکز دارند، در حالی که تحلیل «چرایی» این فرایندها و «محتوای» سازه‌های گفتمانی و روایت‌های امنیتی زیربنایی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این رویکرد، با فرض خنثی بودن فناوری، نادیده می‌گیرد که تکنیک‌های شناختی تنها زمانی مؤثرند که از روایت‌های از پیش موجود بهره‌گیرند؛ در نتیجه، تهدید شناختی را به مسئله‌ای فنی تقلیل داده و بستر اجتماعی پذیرش روایت را پنهان می‌سازد.

جریان دوم، با بهره‌گیری از نظریه «عقلانیت محدود» (Simon, 1997) و مطالعات ادراک در سیاست بین‌الملل (Jervis, 2017) به تحلیل رفتار دولت‌ها در شرایط عدم قطعیت و محدودیت‌های شناختی تصمیم‌گیرندگان می‌پردازد. اگرچه این رویکرد در فهم خطاهای محاسباتی راهبردی کارآمد است، اما اغلب منشأ اجتماعی و گفتمانی ادراک تهدید را مفروض گرفته و به چالش نمی‌کشد. به عبارت دیگر، این رویکرد می‌پرسد «چرا تصمیم‌گیرنده اشتباه می‌کند؟» اما نمی‌پرسد «چرا او این پدیده را اصلاً تهدید می‌داند؟». در مقابل، رویکرد سازه‌انگارانه (Wendt, 1999) با فرض اینکه تهدید و منافع برساخته‌های اجتماعی‌اند که از طریق تعامل هویت‌ها، هنجارها و گفتمان‌ها شکل می‌گیرند، امکان تحلیلی بنیادین‌تر را فراهم می‌آورد. این دیدگاه، جنگ شناختی را نه یک متغیر فنی، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از فرآیند اجتماعی تولید تهدید می‌فهمد؛ به گونه‌ای که روایت‌ها نه ابزار توصیف واقعیت، بلکه سازنده خود واقعیت هستند و پرسش محوری را به کاربست روایت‌ها توسط کنشگران سیاسی برای هدایت ادراک مخاطبان معطوف می‌دارد.

برآیند نقد این دو جریان، شکاف تحلیلی اصلی را آشکار می‌سازد: ادبیات موجود، علیرغم روشن ساختن بخش‌هایی از موضوع، قادر به تبیین پیوند دیالکتیکی و نظام‌مند میان «جنگ شناختی» به مثابه یک پارادایم نوین، «امنیتی‌سازی» به عنوان مکانیسمی گفتمانی برای تولید تهدید، و «روایت‌پردازی» به عنوان سلاح اصلی این نبرد، در یک مورد مطالعاتی عینی و پیچیده مانند تقابل ایران و اسرائیل نیستند. پژوهش حاضر با پذیرش پیش‌فرض سازه‌انگارانه (Wendt, 1992) و به کارگیری چارچوب تحلیلی ترکیبی از نظریه «امنیتی‌سازی» مکتب کپنهاگ (Buzan et al, 1998) و روش «تحلیل گفتمان انتقادی»، قصد دارد این خلأ را پر کند. هدف نهایی، بررسی چگونگی تبدیل جنگ شناختی در تقابل ایران و اسرائیل به سازوکاری مرکزی برای بازتعریف، تشدید و تثبیت «تهدید وجودی» از طریق گفتمان‌ها و روایت‌های خاص است، که این امر امکان واکاوی دقیق منطق درونی تولید معنا در این منازعه و جایگاه ایران و اسرائیل را به عنوان نمونه‌ای پیشرو از رقابت‌های شناختی-گفتمانی در نظم بین‌الملل معاصر فراهم می‌آورد.

۲. روش پژوهش

این پژوهش، با هدف واکاوی سازوکارهای گفتمانی جنگ شناختی در تعاملات ایران و اسرائیل، در چارچوب یک تحقیق کیفی-تحلیلی و با رویکرد تفسیری طراحی شده است. برای تحلیل نظام‌مند چگونگی تولید

معنا، از روش تحلیل گفتمان انتقادی (CDA) بهره برده شده است. زیرا این روش، برخلاف تحلیل محتوای کمی، نه تنها «چه چیزی» گفته می‌شود، بلکه «چگونه» و «با چه پیامدهای قدرتی» گفته می‌شود را آشکار می‌سازد. این روش بر این اصل استوار است که زبان صرفاً بازتاب واقعیت نیست، بلکه خود کنشی اجتماعی است که در بافت قدرت و ایدئولوژی عمل کرده، واقعیت‌های اجتماعی خاصی را می‌سازد، تثبیت یا به چالش می‌کشد (Fairclough, 2003).

این روش، ابزار تحلیلی ظرفی برای کالبدشکافی نحوه کاربرد زبان در بازنمایی گزینشی، مشروعیت‌بخشی به کنش‌ها، و هویت‌سازی از خود و دیگری (به‌ویژه در قالب «دشمن») فراهم می‌آورد. البته، روش تحلیل گفتمان انتقادی به تنهایی نمی‌تواند علیت را اثبات کند؛ اما با تلفیق آن با نظریه امنیتی‌سازی، می‌توان فرآیند تبدیل زبان به کنش امنیتی را بازسازی کرد. تلفیق این دو (یعنی نظریه امنیتی‌سازی به عنوان چارچوب توضیحی کلان و روش تحلیل گفتمان انتقادی به عنوان روش خرد تحلیل متن) به پژوهش حاضر امکان می‌دهد تا نه تنها «رخداد» امنیتی‌سازی، بلکه سازه‌های زبانی و گفتمانی تشکیل‌دهنده آن را با دقت بررسی کند.

این پژوهش به تحلیل گفتمان‌های رسمی و نیمه‌رسمی تولید شده توسط بازیگران دو کشور در بازه زمانی ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ می‌پردازد. این دوره، نقطه عطف تشدید جنگ شناختی است: از توافق هسته‌ای (۲۰۱۵) که گفتمان «تهدید ایران» را موقتاً تضعیف کرد، تا خروج آمریکا از برجام (۲۰۱۸)، ترور سردار قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس (۲۰۲۰)، و اوج عملیات سایبری-روایتی (۲۰۲۳-۲۰۲۵). جامعه پژوهش شامل متون مختلفی از جمله سخنرانی‌ها، بیانیه‌ها، مصاحبه‌ها، اسناد راهبردی، محتوای رسانه‌ای و گزارش‌های اندیشکده‌ها است. نمونه‌گیری به صورت هدفمند و با دو معیار انجام شده است: تکرار و بازتولید گفتمان در منابع متعدد و لحظات بحرانی که گفتمان امنیتی به کنش سیاسی-نظامی تبدیل شد (مانند حملات متقابل خرداد ۲۰۲۵). تحلیل داده‌ها در این پژوهش بر اساس رویکرد کیفی و در سه مرحله متوالی انجام شده است:

الف. گردآوری و آماده‌سازی داده‌ها: داده‌های پژوهش از طریق مطالعه اسنادی گردآوری و در یک پایگاه داده متنی سازماندهی شده‌اند. متون غیرفارسی به فارسی ترجمه شدند تا امکان تحلیل یکپارچه فراهم آید. این مرحله شامل طبقه‌بندی اولیه اسناد بر اساس منبع (رسمی، رسانه‌ای، سیاسی)، بازه زمانی و نوع محتوا بوده است.

ب. کدگذاری و شناسایی الگوهای گفتمانی: در این مرحله از رویکرد کدگذاری تلفیقی (ترکیبی از کدگذاری استقرایی و قیاسی) استفاده شد. کدگذاری در سه سطح انجام گرفت:

- کدگذاری باز: شناسایی کدهای اولیه از متن، شامل «بازنمایی خود»، «بازنمایی دیگری/دشمن»، «بازتعریف تهدید»، «ارجاع به تاریخ/هویت»، و «استعاره‌های امنیتی» (مانند «غده سرطانی»، «محور مقاومت»، «تنها دموکراسی خاورمیانه»).

- کدگذاری محوری: دسته‌بندی کدهای اولیه در قالب مقوله‌های محوری، از جمله «گفتمان قربانی‌بودن و مقاومت» (در روایت ایرانی)، «گفتمان تمدنی و وجودی» (در روایت اسرائیلی)، و «گفتمان تهدید وجودی».

- کدگذاری انتخابی: انتخاب مقوله‌های اصلی و ترسیم روابط میان آن‌ها برای ساخت چارچوب تحلیلی نهایی.
- ج. تحلیل گفتمان انتقادی در چارچوب امنیتی‌سازی: مقوله‌های شناسایی‌شده در مرحله قبل در چارچوب نظری امنیتی‌سازی (مکتب کپنهاگ) و تحلیل گفتمان انتقادی (فرکلاف) تحلیل شدند. این تحلیل به پرسش‌های کلیدی زیر پاسخ داده است:
 - کنشگر امنیتی‌کننده: چه کسانی (رهبران، نهادها، رسانه‌ها) فرآیند امنیتی‌سازی را هدایت می‌کنند؟
 - بازنمایی تهدید: تهدید چگونه تعریف، نام‌گذاری و به تهدید وجودی تبدیل می‌شود؟
 - مخاطب گفتمان: گفتمان امنیتی خطاب به چه مخاطبانی (داخلی، منطقه‌ای، بین‌المللی) است؟
 - دستورکار عملی: چه اقدامات فوری‌ای (نظامی، دیپلماتیک، اقتصادی) برای مقابله با تهدید پیشنهاد می‌شود؟
- ساخت هویت «خود» و «دیگری»: هویت ملی و دشمن چگونه در تقابل با یکدیگر بازتولید می‌شوند؟ این فرآیند تحلیلی با هدف درک عمیق‌تر مکانیسم‌های گفتمانی امنیتی‌سازی متقابل و بازنمایی‌های هویتی در رویارویی استراتژیک جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل طراحی و اجرا شده است.

۳. چارچوب نظری: سازه‌انگاری، امنیتی‌سازی و جنگ شناختی

این پژوهش برای تحلیل پویایی‌های جنگ شناختی در تقابل ایران و اسرائیل، از یک چارچوب نظری ترکیبی و چندسطحی بهره می‌گیرد که بر سه رکن اصلی استوار است: سازه‌انگاری اجتماعی به عنوان پارادایم نظری کلان، نظریه امنیتی‌سازی به عنوان سازوکاری برای تحلیل فرآیند تولید تهدید، و تحلیل گفتمان روایت‌محور به عنوان روشی برای واکاوی ماده خام این جنگ. این ترکیب، امکان فهم جنگ شناختی را نه به عنوان مجموعی از تکنیک‌ها، بلکه به مثابه فرآیندی معنا ساز فراهم می‌آورد که در آن، هویت، تهدید و مشروعیت به طور همزمان و رقابتی بازتولید می‌شوند.

رویکرد سازه‌انگارانه، هستی‌شناسی اجتماعی را مفروض می‌گیرد و بر این فرض استوار است که تهدید پیش از آنکه واقعیتی عینی باشد، برساخته‌ای اجتماعی است که در بستر تعاملات بین‌الذهانی، زبان و گفتمان شکل می‌گیرد (Adler, 1997: 322). از این منظر، واقعیت‌های کلیدی نظام بین‌الملل (از جمله هویت دولت‌ها، منافع ملی و ادراک تهدید) ثابت و ذاتی نیستند، بلکه در فرآیندی مستمر از معنا سازی اجتماعی تولید و بازتولید می‌شوند؛ این امر به معنای آن است که تهدید، نه یافته، بلکه ساخته می‌شود و هر آنچه ساخته شود، قابل بازسازی، تشدید یا حتی ابطال است. بنابراین، جنگ شناختی نبردی بر سر کنترل فرآیند ساخت است، نه واقعیت عینی. همانطور که ونت استدلال می‌کند، «آناارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند» (Wendt, 1992: 395).

این گزاره به‌طور منطقی به برساختگی تهدید نیز تسری می‌یابد: دشمنی و تهدید، کیفیت‌هایی ذاتی نیستند، بلکه نقش‌های اجتماعی‌ای هستند که در تعامل و از طریق گفتمان به یکدیگر نسبت داده و درونی می‌شوند. بنابراین، در منازعاتی با ریشه‌های هویتی عمیق مانند مورد ایران و اسرائیل، تضاد در

نقش‌های ادراک شده (مانند «قربانی/ستمگر»، «موجودیت نامشروع/مدافع مشروعیت») می‌تواند به تشدید چرخه خصومت بینجامد. در این چارچوب، جنگ شناختی به وضوح به عنوان نبردی بر سر تثبیت یا تغییر این نقش‌ها و هویت‌ها از طریق روایت‌های راهبردی تعریف می‌شود (Miskimmon, O'Loughlin & Roselle, 2013). اما این نبرد، پارادوکسی ساختاری دارد: هر چه یک کنشگر، هویت رقیب را به عنوان «تهدید وجودی» تثبیت‌تر کند، هویت خود را نیز در نقش «قربانی» یا «مدافع» محبوس‌تر می‌سازد؛ در نتیجه، جنگ شناختی نه تنها رقیب، بلکه خود کنشگر را نیز در چرخه‌ای از اسارت گفتمانی می‌اندازد. سه مفهوم محوری سازه‌انگاری (هویت، هنجار و گفتمان) ابزارهای تحلیلی لازم برای کالبدشکافی این نبرد را فراهم می‌کنند (Harnisch, Frank & Maull, 2011). هویت (درک خود و دیگری) پیش شرط تعریف منافع و جهت‌دهی به کنش است. هنجارها قواعد مقبول رفتاری هستند که مشخص می‌کنند چه کنشی مشروع، مناسب یا نامشروع تلقی شود (Finnemore & Sikkink, 1998: 891). منازعات امنیتی غالباً نبرد بر سر تفسیر و اولویت‌بندی هنجارها است (مثلاً «حق دفاع از خود» در مقابل «حق توسعه صلح‌آمیز هسته‌ای»). موفقیت در تثبیت هنجار مسلط، امکان مشروعیت‌بخشی به کنش‌های امنیتی و بی‌اعتبارسازی اقدامات رقیب را فراهم می‌آورد. گفتمان شامل زبان، نمادها و کنش‌هایی است که امکان اندیشیدن و عمل کردن را هم‌زمان ممکن و محدود می‌سازد و هویت‌ها و هنجارها را تولید، طبیعی‌سازی یا به چالش می‌کشد (Hansen, 2006: 18). در جنگ شناختی، گفتمان هم سلاح و هم میدان نبرد است.

برای عملیاتی‌سازی این رهیافت نظری در سطح تحلیل متن، از چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف (Fairclough, 1995, 2003) بهره گرفته شده است. فرکلاف با ارائه مدل سه‌بعدی خود (شامل «متن» (تحلیل زبانی)، «عمل گفتمانی» (تولید، توزیع و مصرف متن) و «عمل اجتماعی» (بافت قدرت و ایدئولوژی)) ابزاری نظام‌مند برای کالبدشکافی نحوه بازنمایی «خود» و «دیگری»، مشروعیت‌بخشی به کنش‌ها و طبیعی‌سازی روابط نابرابر قدرت فراهم می‌آورد. این رهیافت با تأکید بر این که گفتمان‌ها هم بازتاب‌دهنده و هم سازنده واقعیت‌های اجتماعی هستند، امکان تحلیل ظریف‌تری از چگونگی تولید و تثبیت روایت‌های امنیتی در گفتمان رسمی ایران و اسرائیل را میسر می‌سازد. تلفیق نظریه امنیتی‌سازی (که چرایی تبدیل یک مسئله به تهدید وجودی را تبیین می‌کند) با الگوی سه‌بعدی فرکلاف (که چگونگی این فرآیند را در سطح زبان و گفتمان نشان می‌دهد)، چارچوبی یکپارچه برای فهم جنگ شناختی به مثابه نبردی گفتمانی بر سر معنا و مشروعیت فراهم می‌آورد.

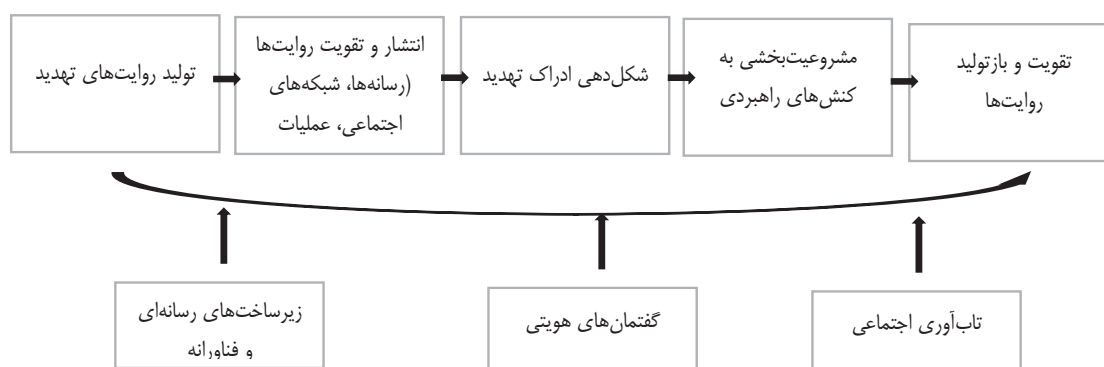
مکتب کپنهاگ با معرفی مفهوم امنیتی‌سازی، سازوکار عملیاتی سازه‌انگاری را فراهم می‌آورد: اگر سازه‌انگاری می‌گوید «تهدید بر ساخته است»، امنیتی‌سازی توضیح می‌دهد «چگونه» این برساخت رخ می‌دهد—یعنی از طریق کنش گفتاری کنشگران دارای اقتدار که یک پدیده را به تهدید وجودی تبدیل می‌کنند. این نظریه استدلال می‌کند یک پدیده زمانی «امنیتی» می‌شود که یک کنشگر دارای اقتدار (سخنگو) آن را از طریق گفتار، به عنوان تهدیدی فوری و وجودی برای یک مرجع مشخص (مثلاً دولت، ملت، تمدن) صورت‌بندی کند و این صورت‌بندی از سوی مخاطبان (جامعه داخلی یا بین‌المللی) پذیرفته شود (Buzan, Wæver & de Wilde, 1998: 26).

در این چارچوب، امنیت نه یک وضعیت عینی، بلکه پیامد موفقیت یک کنش گفتاری است. بنابراین، جنگ شناختی را می‌توان مجموعه‌ای از کنش‌های گفتمانی هدفمند دانست که با هدف انجام موفقیت‌آمیز امنیتی‌سازی رقیب (تصویرسازی از او به عنوان یک تهدید وجودی) و غیرامنیت‌سازی خودی (تصویرسازی از خود به عنوان قربانی یا مدافع مشروع) در سطوح داخلی و فراملی عمل می‌کند. سلاح اصلی در این نبرد گفتمانی، روایت‌ها هستند. روایت‌ها تنها پیام‌های متنی یا گفتاری نیستند، بلکه ساختارهای معنا ساز هستند که با ارائه رابطه علی میان وقایع، شخصیت‌ها (خود/دیگری) و نتایج، نه تنها واقعیت را تفسیر، بلکه آن را تولید می‌کنند؛ به این معنا که روایت مسلط، محدوده آنچه قابل اندیشیدن، گفتن و انجام دادن است، را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، آنها ابزارهایی برای تثبیت هژمونی و کنترل معنایی هستند (Risse, 2011; Roselle, Miskimmon & O'Loughlin, 2014).

تثبیت روایت فرآیندی است که در آن روایت‌های مسلط از طریق تکرار، پذیرش عمومی و ارتباط با چارچوب‌های ذهنی پیشین، به شکل غالب درآمده و توانایی هدایت ادراک و تصمیم‌گیری مخاطبان را پیدا می‌کنند. در جنگ شناختی فراملی، موفقیت یک کنشگر در تثبیت روایت هژمونیک در شبکه‌های جهانی (مانند رسانه‌های بین‌المللی یا نهادهای چندجانبه)، امکان جهانی‌سازی امنیتی‌سازی و مشروعیت‌بخشی به کنش‌ها را فراهم می‌آورد، در حالی که رقیب ممکن است با محدودیت دسترسی به این شبکه‌های روایت‌ساز و در نتیجه حاشیه‌نشینی گفتمانی مواجه شود.

چارچوب عملیاتی این پژوهش برای تحلیل تقابل ایران و اسرائیل، بر تحلیل هم‌زمان و پیوسته سه سطح استوار است: ۱. سطح گفتمان و روایت: بررسی عینی روایت‌ها، استعاره‌ها، برچسب‌های امنیتی (مانند «رژیم صهیونیستی»، «محور شرارت») و الگوهای زبانی در متون و پیام‌های رسمی و رسانه‌ای دو طرف. ۲. سطح معنا و هویت: تحلیل چگونگی بازتعریف «خود» و «دیگری» در این روایت‌ها. این سطح به این می‌پردازد که چگونه هویت‌هایی مانند «مدافع قدس»، «قربانی هولوکاست»، «دولت نامشروع» یا «تهدید وجودی» ساخته و تقویت می‌شوند. ۳. سطح امنیتی‌سازی و هژمونی: واکاوی این که چگونه روایت‌های مسلط، پدیده‌های خاص (مانند برنامه هسته‌ای یا عملیات نظامی) را به تهدیدهای وجودی تبدیل می‌کنند، کنش‌های خاصی (مانند ترور یا تحریم) را مشروع جلوه می‌دهند و در نهایت، گزینه‌های سیاستی طرف مقابل و حتی جامعه بین‌الملل را محدود یا جهت‌دهی می‌کنند.

این چارچوب یکپارچه، جنگ شناختی در تقابل ایران و اسرائیل را به‌عنوان نبردی پویا، بازگشتی و تعاملی بر سر معنا، هویت و مشروعیت تحلیل می‌کند. این نبرد در فضایی رخ می‌دهد که روایت‌ها، هویت‌ها و هنجارها به‌طور مستمر و در واکنش به یکدیگر بازتعریف می‌شوند. این رویکرد، پیوند دیالکتیکی میان گفتمان (سطح خرد)، فرآیند امنیتی‌سازی (سطح میانی) و تثبیت نقش دشمنی (سطح کلان) را به‌صورتی منسجم توضیح و نشان می‌دهد که در تقابل ایران و اسرائیل، جنگ شناختی صرفاً ابزار همراه رقابت ژئوپلیتیکی نیست، بلکه خود به ساختاری خودبازآفرین تبدیل شده که به‌طور مستمر دشمنی، تهدید و ضرورت تقابل را بازتولید می‌کند؛ حتی در شرایطی که محاسبات عقلانی ممکن است به کاهش تنش گرایش داشته باشند.



۴. تحلیل فرآیندی جنگ شناختی ایران و اسرائیل (۲۰۱۵-۲۰۲۵): گفتمان، شناخت، عمل راهبردی و تثبیت شناختی

تقابل ایران و اسرائیل در دهه اخیر، نمونه‌ای بارز از تحول ماهیت منازعات بین‌المللی از نبردهای صرفاً سخت‌افزاری به جنگ‌های چندلایه شناختی-گفتمانی است. این تحلیل نشان می‌دهد که جنگ شناختی بین دو طرف یک فرآیند پویا، چرخه‌ای و چهارمرحله‌ای است: (۱) تولید گفتمان، (۲) شکل‌دهی تصویر ذهنی و شناخت، (۳) محدودسازی گزینه‌ها و عمل راهبردی و (۴) بازخورد و تثبیت شناختی. این چرخه نه تنها ادراک طرفین را شکل می‌دهد، بلکه دایره واکنش‌های «ممکن» و «مشروع» را به شدت محدود ساخته و منطق حاکم بر تقابل را بازتولید می‌کند.

در مرحله اول (تولید گفتمان و نبرد روایت‌ها)، هر یک از طرفین با تولید گفتمان‌های متضاد، در پی ساخت واقعیت اجتماعی مطلوب خود و تعریف چارچوب تفسیر وقایع هستند. زبان در اینجا صرفاً یک وسیله ارتباطی نیست، بلکه خود عرصه نبرد است. گفتمان رسمی ایران با برجسب‌هایی مانند «رژیم صهیونیستی غاصب»، اسرائیل را نمادی از ظلم و اشغالگری معرفی کرده و بر هویت «امت مقاومت» و ضرورت پشتیبانی از فلسطین (خامنه‌ای، ۱۳۹۷) تأکید می‌کند. این روایت، اقدام را حول محور مقاومت و عدالت‌خواهی معنادار می‌سازد. در مقابل، گفتمان رسمی اسرائیل، ایران را به عنوان یک تهدید امنیتی و هسته‌ای وجودی (Netanyahu, 2015) صورت‌بندی می‌کند که برخورد عقلانی و قاطع با آن را ضروری می‌نماید. این نبرد اولیه بر سر روایت، زمینه را برای همه مراحل بعدی فراهم می‌سازد.

در مرحله دوم (شکل‌دهی تصویر ذهنی و مهندسی شناخت)، گفتمان‌های مسلط، از طریق تکرار در رسانه‌ها، سخنرانی‌های رسمی و عملیات روانی، به تصاویر ذهنی راهبردی ثابت تبدیل می‌شوند. در این فرآیند، مفهوم «شوک شناختی»^۱ نقشی محوری ایفا می‌کند. غافلگیری شناختی به عملی طراحی شده اشاره دارد که با نقض نظام‌مند انتظارات حریف، هدفش ایجاد شوک، سردرگمی و درهم‌شکستن چارچوب‌های ذهنی پیشین اوست (Du Cluzel, 2020). برای نمونه، عملیات سایبری استاکس‌نت (۲۰۱۰) (Farwell&Ro- hozinski, 2011) یک شوک محاسباتی بود که نه تنها زیرساخت فیزیکی، بلکه ادراک امنیت ملی ایران را هدف گرفت و آسیب‌پذیری دیجیتال را به عنوان یک تهدید مطلق در ذهنیت راهبردی کشور نهادینه کرد. در درگیری‌های متأخر مانند جنگ دوازده‌روزه ۲۰۲۵ نیز، رویدادهایی مانند شهادت همزمان فرماندهان، با

۱. Cognitive Shock

هدف ایجاد شوک شناختی و مختل کردن فرآیند تصمیم‌گیری طرف مقابل برنامه‌ریزی شد. در مرحله سوم (محدودسازی گزینه‌ها و عمل راهبردی)، تصاویر ذهنی شکل گرفته، به طور مستقیم دامنه گزینه‌های قابل تصور برای تصمیم‌گیرندگان را محدود می‌سازد. تحت تأثیر چارچوب‌های ادراکی قطبی شده و منطق عقلانیت محدود، گزینه‌های میانه مانند دیپلماسی فعال یا سازش بلندمدت، نه به دلیل ناکارآمدی عینی، بلکه به دلیل ناسازگاری با هویت برساخته شده، غیرمنطقی و ناممکن جلوه می‌کنند؛ به عبارت دیگر، سازش با دشمن وجودی، خیانت به خود تلقی می‌شود. در عوض، تنها اقدامات سخت (اعم از تهاجمی یا دفاعی) به عنوان واکنش‌های «معقول»، «ضروری» و «مشروع» برجسته می‌شوند. این محدودیت شناختی، رفتار واقعی در عرصه بین‌الملل را به سمت چرخه‌ای از اقدام و واکنش تهاجمی سوق می‌دهد. بنابراین، عمل راهبردی (خروجی) چندان محصول محاسبه سرد منافع عینی نیست، بلکه تا حد زیادی برآیند گزینه‌های محدودشده‌ای است که گفتمان مسلط و تصاویر ذهنی برساخته، به عنوان تنها راه حل‌های ممکن برجسته کرده‌اند.

در مرحله چهارم (بازخورد و تثبیت شناختی)، پس از هر رویداد یا درگیری، مرحله حیاتی بازخوانی و بازتولید روایت آغاز می‌شود. این مرحله صرفاً گزارش گذشته نیست، بلکه فرآیندی فعال برای تثبیت دستاوردهای شناختی و بازتعریف هویت خودی و دیگری برای دور بعدی تقابل است. به عنوان مثال، پس از درگیری ۲۰۲۵، روایت رسمی اسرائیل بر «برتری تکنولوژیک، برتری اطلاعاتی و همکاری امنیتی موفق با آمریکا» (Progress Center for Policies, 2025) متمرکز شد تا مشروعیت اقدام پیشدستانه خود را تقویت کند. در مقابل، روایت ایران بر «پاسخ قاطع، بازدارندگی، انسجام داخلی و حمایت محور مقاومت» (ایکنا، ۱۴۰۴) تأکید ورزید.

این بازتولیدها، پیروزی‌ها را بزرگنمایی و شکست‌ها را توجیه یا حذف می‌کنند. نکته قابل توجه، تحول کیفی در راهبرد رسانه‌ای-شناختی اسرائیل در سال‌های اخیر است که از وضعیت نسبتاً منفعل در مدیریت رسانه‌ای بحران، به سمت بهره‌گیری نظام‌مند از هوش مصنوعی و ابزارهای پیشرفته روایت‌سازی جهانی حرکت کرده است. این مرحله، چرخه جنگ شناختی را با تغذیه گفتمان‌های جدید، مجدداً به مرحله اول پیوند می‌زند و دور باطل تقابل را تشدید می‌کند؛ نکته قابل تأمل آن است که در هر دور، دامنه گزینه‌های قابل تصور کوچک‌تر و چارچوب‌های ذهنی سخت‌تر می‌شوند؛ به این معنا که جنگ شناختی، نه تنها رقیب، بلکه خود کنشگر را نیز در مسیری محدودتر حبس می‌کند.

با وجود بهره‌گیری از ابزارهای مشابه (عملیات سایبری، جنگ رسانه‌ای)، اهداف راهبردی عمیقاً متمایز هستند. هدف ایران، عمدتاً مشروعیت‌بخشی به گفتمان مقاومت و حفظ عمق استراتژیک از طریق شبکه‌های منطقه‌ای است. در مقابل، هدف راهبردی اسرائیل، انزوای بین‌المللی ایران و تثبیت خود به عنوان ستون غیرقابل جایگزین امنیت منطقه است. این نبرد در سه لایه درهم‌تنیده پیش می‌رود که یکدیگر را تقویت می‌کنند: لایه روایت (نبرد اصلی بر سر معنا و هژمونی)، لایه اطلاعات و فناوری (استفاده از سایبر و هوش مصنوعی برای ایجاد اختلال) و لایه روانی-عصبی (هدفگیری سوگیری‌های شناختی و تحمیل خستگی تصمیم‌گیری).

جنگ شناختی ایران و اسرائیل یک فرآیند پیچیده و چرخه‌ای است که در آن گفتمان، شناخت و کنش راهبردی در یک دور باطل تقویت متقابل قرار دارند. این جنگ در لایه‌ای نامرئی اما تعیین‌کننده جریان دارد: عرصه تولید معنا، مهندسی ادراک و کنترل چارچوب‌های تفسیری. موفقیت در آن نه در انکار واقعیت‌های عینی، که در توانایی هدایت نحوه ادراک و تفسیر آن واقعیت‌ها و در نتیجه، مشروع‌سازی طیف خاصی از پاسخ‌ها نهفته است. آینده این تقابل تا حد زیادی به توانایی هر یک از طرفین در خلق شوک‌های شناختی کارآمد، مدیریت برتر روایت در عرصه بین‌المللی و شکستن چرخه باطل محدودیت گزینه‌های شناختی گره خورده است. با این حال، پارادوکس بنیادین آنجاست که همان روایت‌هایی که امنیت و انسجام داخلی تولید می‌کنند، هم‌زمان ظرفیت خروج از چرخه تقابل را نیز تضعیف می‌سازند. در نتیجه، خطر اصلی جنگ شناختی نه صرفاً تشدید دشمنی، بلکه تبدیل شدن آن به ساختاری خودبازآفرین است که حتی در غیاب اراده مستقیم بازیگران نیز به بازتولید تهدید ادامه می‌دهد.

۴-۱. چرخه چهار مرحله‌ای بازتعریف تهدید: از گفتمان تا عمل

فرآیند بازتعریف تهدید در چهار مرحله به هم پیوسته جریان دارد. در مرحله نخست (تولید گفتمان)، هر دو طرف با تولید گفتمان‌های هویتی متضاد، «تهدید وجودی» را برمی‌سازند. ایران با روایت «امت مقاومت» و تأکید بر «نبرد تمدنی»، اسرائیل را یک موجودیت «غاصب» و «غیرمشروع» معرفی می‌کند که نابودی آن یک «آرمان» قلمداد می‌شود. این گفتمان، دفاع از فلسطین و مقابله با اسرائیل را به یک تکلیف شرعی-هویتی تبدیل می‌کند. در مقابل، اسرائیل با گفتمان «تهدید امنیتی-هسته‌ای مطلق»، ایران را رژیمی معرفی می‌کند که شعار «مرگ بر اسرائیل» را نهادینه کرده و برای بقای آن تهدیدی وجودی محسوب می‌شود (Freilich, 2018).

در مرحله دوم (شکل‌دهی شناخت)، این گفتمان‌ها به تصاویر ذهنی راهبردی تبدیل می‌شوند. از منظر اسرائیل، هرگونه پیشرفت هسته‌ای یا موشکی ایران (صرف نظر از نیت واقعی) نشانه‌ای از قصد نابودی تفسیر می‌شود. این ادراک، به ویژه پس از جنگ ۱۲ روزه ۲۰۲۵ که ایران توانایی حمله مستقیم موشکی خود را نشان داد، تقویت شده است. در گفتمان امنیتی جمهوری اسلامی ایران، اقدامات تهاجمی اسرائیل در چارچوب یک توطئه گسترده تر برای تضعیف و حتی تجزیه ایران تفسیر می‌شود (خامنه‌ای، ۱۳۹۷؛ ایمنا، ۱۴۰۲). جنگ ۱۲ روزه همچنین نشان داد که تهدید خارجی می‌تواند به صورت موقت سرمایه اجتماعی و همبستگی ملی در ایران را تا سطح بالایی افزایش دهد، که خود تصویر ذهنی از یک ملت مقاوم و یکپارچه را تقویت می‌کند (Pollack, 2023).

این تصاویر ذهنی، در مرحله سوم (محدودسازی گزینه‌ها و عمل)، فضای تصمیم‌گیری را به شدت قطبی می‌کنند. منطق اقدام پیشدستانه به تنها پاسخ «عقلانی» به تهدیدی وجودی تبدیل می‌شود. اسرائیل عملاً حق حمله پیشگیرانه برای خود قائل است. ایران نیز با ارجاع به «تهدیدات عینی»، حق «جنگ پیشدستانه» را برای خود محفوظ می‌دارد و اعلام می‌کند در چارچوب دفاع مشروع، خود را محدود به واکنش پس از حمله نمی‌داند (Menashri, 2006). این امر دامنه گزینه‌های میانی مانند مذاکره پایدار

را به شدت محدود می‌کند. در مرحله چهارم (تثبیت شناختی و بازتولید)، پیامدهای هر اقدام، از طریق بازخوانی گفتمانی تفسیر و برای چرخه بعدی آماده می‌شود.

پس از جنگ ۱۲ روزه، اسرائیل بر «برتری تکنولوژیک» و «موفقیت در عقب راندن برنامه هسته‌ای» تأکید کرد، در حالی که ایران بر «نمایش قدرت بازدارندگی»، «وحدت ملی» و «مقاومت موفق» تمرکز نمود. این روایت‌های متضاد، تصاویر ذهنی مرحله دوم را تقویت و زمینه را برای دور جدیدی از تولید گفتمان تهاجمی فراهم می‌کنند (Risse, 2011). در این وضعیت، جنگ شناختی نوعی «وابستگی به مسیر» (Pierson, 2000: 251) ایجاد می‌کند؛ به این معنا که هر دور از تقابل، هزینه ادراکی و هویتی خروج از چرخه دشمنی را افزایش می‌دهد.

تحلیل تطبیقی ابزارها، اهداف و چالش‌های داخلی دو طرف نشان می‌دهد ایران و اسرائیل از ابزارهای متفاوتی برای تثبیت روایت و بازتعریف تهدید استفاده می‌کنند. کانون ابزارهای جنگ شناختی ایران بر روایت‌سازی هویتی-تمدنی، شبکه‌های رسانه‌ای نیابتی (مانند پرس‌تی‌وی)، بسیج سرمایه اجتماعی مقاومت و عملیات روانی با تکیه بر گفتمان مظلومیت استوار است (Harnisch et al., 2011). هدف راهبردی کلان آن، مشروعیت‌بخشی به گفتمان مقاومت و تثبیت هویت رهبری جبهه مقابله با اسرائیل است. در مقابل، کانون ابزارهای اسرائیل بر روایت‌سازی امنیتی-تهدیدمحور، استفاده از دیپلماسی عمومی و دسترسی به شبکه‌های رسانه‌ای جریان اصلی غرب، عملیات سایبری و اطلاعاتی و فناوری‌های پیشرفته (هوش مصنوعی، دفاع موشکی) متمرکز است. هدف راهبردی آن انزوای بین‌المللی ایران و مشروعیت‌بخشی به اقدامات پیشدستانه تحت عنوان دفاع از خود است. چالش اصلی اسرائیل، خستگی جنگ و هزینه‌های مالی سرسام‌آور درگیری ممتد، وابستگی عملیاتی به پشتیبانی آمریکا، و خطر تشدید بی‌ثباتی منطقه‌ای است.

۵. جنگ شناختی ایران و اسرائیل: پارادایم مسلط بر منازعه استراتژیک و ابعاد سه‌گانه‌ی آن

یافته‌های پژوهش مؤید آن است که جنگ شناختی در تقابل ایران و اسرائیل، فراتر از یک مجموعه ابزار اطلاعاتی یا بعدی مکمل راهبردی، به «پارادایم مسلط» در درک و مدیریت این منازعه‌ی استراتژیک بدل شده است. این دگرگونی پارادایمیک، ریشه در یک «هستی‌شناسی سازه‌نگارانه» دارد؛ رویکردی که مفاهیم بنیادین امنیتی، تهدید و هویت را اموری ثابت و عینی نمی‌شمارد، بلکه آن‌ها را محصول فرآیندهای پیچیده‌ی تولید معنا، بازنمایی‌های گفتمانی و تعاملات بین‌الذهانی (Wendt, 1999) می‌داند. در این چارچوب، «واقعیت» امنیتی نه یک وضعیت از پیش تعیین‌شده، بلکه امری سیال و در معرض ساخت و بازساخت مداوم است. پیامد تعیین‌کننده این رویکرد آن است که در جنگ شناختی، «واقعیت عینی» دیگر مرجع نهایی نیست؛ بلکه «واقعیت ادراک‌شده» است که رفتار راهبردی را تعیین می‌کند؛ به این معنا که حتی تهدیدی که وجود خارجی ندارد، اگر به‌طور جمعی باور شود، پیامدهای واقعی تولید می‌کند.

تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که طرفین با بهره‌گیری نظام‌مند از «مثلث قدرت» (سخت و نرم)، دانش (اطلاعاتی و گفتمانی) و روایت، به‌طور مداوم در حال «بازتعریف» این واقعیت امنیتی هستند. هدف غایی این فرآیند، صرفاً تأثیرگذاری کوتاه‌مدت نیست، بلکه «مهندسی پایدار چارچوب‌های شناختی» مخاطبان داخلی و خارجی است. این مهندسی شناختی، هم در جهت «ایجاد انسجام و مقبولیت درونی» (جذب و

اقتناع افکار عمومی) و هم در راستای «کسب مشروعیت خارجی و محدودسازی حریف» (تأثیرگذاری بر افکار عمومی جهانی و نخبگان سیاسی) دنبال می‌شود. نتیجه‌ی این تلاش‌ها، محدود و پرهزینه ساختن گزینه‌های راهبردی طرف مقابل است، به گونه‌ای که هرگونه واکنش احتمالی او، «معقول» و «ضروری» به نظر برسد. این الگوی پارادایمیک را می‌توان در قالب سه بعد به هم پیوسته بررسی و تحلیل کرد:

الف. هویت و گفتمان: نبرد بر سر معنا، مشروعیت و «خود» و «دیگری»

در این سطح، جنگ شناختی به مثابه‌ی نبردی بنیادین بر سر «دلالات‌های معنایی و صورت‌بندی هویتی» تعریف می‌شود؛ جایی که «خود» و «دیگری» به‌طور مداوم در حال ساخت و بازساخت هستند. هویت‌ها در این منازعه، اموری ثابت و از پیش تعیین شده نیستند، بلکه «مبتنی بر رابطه» و در بستر «گفتمان‌های رقیب» شکل می‌گیرند (Hall, 1996: 4-5).

«روایت ایران»: ایران با روایت «مقاومت تمدنی» و «اسلام ناب»، هویتی از «امت مظلوم اما مقاوم» را در برابر «دشمن غاصب، ستمگر و غیرمشروع» (اسرائیل) بازتولید می‌کند. این گفتمان، نه تنها «مشروعیت داخلی نظام» را تقویت کرده و بسیج اجتماعی را تسهیل می‌نماید، بلکه به عنوان پایگاهی برای «مشروعیت‌بخشی به کنش‌های منطقه‌ای» و ایجاد یک «هویت اسلامی-ایرانی» متمایز عمل می‌کند. این هویت، در تقابل با «نظم نوین جهانی» و «هژمونی غربی» تعریف شده و جایگاه ایران را به عنوان رهبر «جبهه مقاومت» تثبیت می‌کند (Ashraf, 2019).

«روایت اسرائیل»: اسرائیل متقابلاً و با تکیه بر روایت «تهدید امنیتی-وجودی» و «حق دفاع از خود»، هویت خود را به عنوان «قربانی محق» و «جزیره‌ی ثبات» در منطقه‌ای ناامن تصویر می‌سازد. ایران در این روایت، نه صرفاً یک رقیب منطقه‌ای، بلکه تهدیدی «غیرعقلانی، بنیادگرا و نابودگر» معرفی می‌شود که موجودیت اسرائیل را به طور بنیادین به چالش می‌کشد. این گفتمان، «اجماع ملی» را در اسرائیل تقویت کرده و «مشروعیت بین‌المللی» برای اقدامات امنیتی و نظامی را تضمین می‌نماید (Shlaim, 2012). این تقابل هویتی، صرفاً یک بازی زبانی نیست، بلکه «شالوده‌ی مشروعیت‌بخشی به کنش‌های راهبردی» هر طرف است؛ زیرا هویت، محدوده کنش‌های «قابل تصور» و «موجه» را تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، اگر ایران «دشمن وجودی» تعریف شود، هر اقدام پیشگیرانه علیه آن (از جمله حمله نظامی) «دفاع مشروع» تلقی می‌شود و اگر اسرائیل «رژیم غاصب» باشد، هر شکلی از سازش با آن «خیانت» محسوب می‌گردد. بنابراین، تقابل هویتی، نه تنها بر «پذیرش» روایت، بلکه بر «دامنه‌ی گزینه‌های سیاسی قابل اجرا» تأثیر مستقیم دارد.

ب. اطلاعات و فناوری: تشدید، انتشار و شکل‌دهی ادراک

این تقابل هویتی و گفتمانی، در عرصه‌ی عمل، از طریق «ابزارهای اطلاعاتی و فناورانه» تشدید، منتشر و «شکل‌دهی ادراک» می‌شود. هدف در این سطح، نه صرفاً اطلاع‌رسانی، بلکه تأثیرگذاری هدفمند بر شناخت، نگرش و رفتار مخاطبان است.

«کانال‌های انتشار»: رسانه‌های جریان اصلی و نیابتی (مانند پرس‌تی‌وی، العالم، الجزیره)، شبکه‌های اجتماعی، عملیات‌های سایبری پیچیده (مانند استاکس‌نت) و حتی ابزارهای فرهنگی و دیپلماسی عمومی، بسترهای حیاتی برای توزیع، تقویت و اعتباربخشی به روایت‌های متعارض هستند (Arrese, 2016).

«فناوری‌های نوین»: بهره‌گیری از «هوش مصنوعی، کلان‌داده‌ها^۱ و تحلیل‌های پیشرفته شبکه‌های اجتماعی»، امکان «هدف‌گیری دقیق»^۲ مخاطبان و ارسال پیام‌های متناسب با چارچوب‌های شناختی آن‌ها را فراهم می‌آورد. این فناوری‌ها، فراتر از انتشار پیام، به ایجاد «غافلگیری شناختی»^۳ کمک می‌کنند؛ یعنی ایجاد اختلال بنیادین در احساس امنیت، برتری شناختی و توان پیش‌بینی حریف (Johnson et al, 2017). اهمیت این نوع غافلگیری در آن است که هدف اصلی، تخریب فیزیکی نیست، بلکه فرسایش اعتماد کنشگر به قابلیت فهم و کنترل محیط امنیتی خویش است؛ وضعیتی که در آن، حتی در غیاب حمله مستقیم، احساس ناامنی دائمی بازتولید می‌شود. ترورهای هدفمند و عملیات‌های سایبری، نمونه‌هایی از کاربرد این رویکرد برای آسیب‌رسانی فراتر از سطح فیزیکی هستند. این لایه، به روایت‌های هویتی عمق و گستره‌ی بیشتری بخشیده و آن‌ها را به ابزارهایی قدرتمند برای «شکل‌دهی به واقعیت ادراکی» حریف و مخاطبان تبدیل می‌کند.

ج. کنترل و تاب‌آوری داخلی: استحکام‌بخشی به جبهه‌ی خودی و تضعیف حریف

موفقیت نهایی جنگ شناختی، مستلزم توانایی کنترل و ایجاد «تاب‌آوری شناختی»^۴ در جبهه‌ی خودی و همزمان، تضعیف آن در طرف مقابل است. این بعد، به چگونگی «درونی‌سازی» و «نهادینه‌سازی» روایت‌های مطلوب در سطوح مختلف جامعه می‌پردازد.

«جذب و یکپارچه‌سازی»: هدف، جذب، اقناع و یکپارچه‌سازی روایت در «درون مرزهای ملی» و در میان «متحدان و گروه‌های همسو» است. این امر از طریق سیستم‌های آموزشی، نهادهای فرهنگی، رسانه‌های داخلی و حتی ساختارهای حکومتی محقق می‌شود. ایران با بسیج سرمایه‌ی اجتماعی «مقاومت» و ارزش‌های دینی، و اسرائیل با اتکا به گفتمان «امنیت ملی»، «ارزش‌های دموکراتیک» (در روایت خود) و «برتری فناورانه»، در پی ایجاد «مصونیت شناختی داخلی» هستند (Van der Meer & Willekens, 2017).

«آسیب‌پذیری‌های داخلی»: با این حال، «چالش‌های داخلی» (مانند اعتراضات اجتماعی، شکاف‌های نسلی، نارضایتی‌های اقتصادی یا سیاسی) به‌عنوان نقاط ضعف و آزمونی جدی برای «تاب‌آوری گفتمانی» هر دو نظام عمل می‌کنند. موفقیت در مدیریت این چالش‌ها و جلوگیری از بهره‌برداری حریف از آن‌ها، نقشی حیاتی در اثربخشی راهبردهای شناختی کلی ایفا می‌کند. این نشان می‌دهد که جنگ شناختی، یک فرآیند «درون-بیرون» است که موفقیت آن به استحکام درونی گره خورده است.

در مجموع، این سه بعد، یک «چرخه‌ی بازخوردی پویا» را تشکیل می‌دهند؛ جایی که هویت و گفتمان، چارچوب معنایی را فراهم می‌آورد، اطلاعات و فناوری، آن را منتشر و تقویت می‌کند، و کنترل و

1. Big Data

2. micro-targeting

3. cognitive surprise

4. Cognitive Resilience

تاب‌آوری داخلی، به تثبیت و اثرگذاری نهایی آن می‌انجامد. تحلیل تطبیقی حاضر نشان می‌دهد که برتری در جنگ شناختی، نه از انباشت صرف ابزارهای تکنولوژیک یا رسانه‌ای، بلکه از «توانایی یکپارچه‌سازی منسجم این سه لایه» ناشی می‌گردد. بنابراین، اثربخشی راهبردی در این منازعه، وابسته به ایجاد یک «توازن ترکیبی» پویا است. این به آن معناست که:

- «قدرت» باید روایت را پشتیبانی کند (ایجاد بستری امن برای بازنمایی روایت).
- «روایت» باید به «تاب‌آوری داخلی» بینجامد (ایجاد انسجام و مشروعیت درونی).
- «تاب‌آوری داخلی» باید فضای سیاسی و مانور لازم برای به‌کارگیری قدرت سخت را فراهم آورد (کاهش هزینه‌های سیاسی و اجتماعی اقدامات سخت).

با این حال، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این سه لایه به‌تدریج از سطح «ابزارهای راهبردی» فراتر رفته و به ساختاری خودبازآفرین تبدیل شده‌اند؛ ساختاری که در آن، هر تلاش برای تولید امنیت، هم‌زمان به بازتولید ناامنی و تشدید ادراک تهدید می‌انجامد. در نتیجه، جنگ شناختی در تقابل ایران و اسرائیل، دیگر صرفاً بخشی از منازعه نیست، بلکه به منطق مسلط بازتولید خود منازعه تبدیل شده است.

نتیجه‌گیری

تحلیل جنگ شناختی میان ایران و اسرائیل نشان می‌دهد که امنیت و تهدید در روابط بین‌الملل معاصر، پدیده‌هایی ثابت و عینی نیستند، بلکه برساخته‌هایی پویا و گفتمانی هستند که از تعامل پیچیده قدرت، روایت و ادراک شکل می‌گیرند و بازتولید می‌شوند. به عبارت دیگر، جنگ شناختی از ابزاری برای مدیریت رقابت، به منطق مسلطی تبدیل شده است که خود رقابت را ضروری می‌سازد. در این چارچوب، موفقیت در منازعات پیچیده دیگر صرفاً برتری نظامی نیست، بلکه توانایی هدایت محیط شناختی، کنترل تولید معنا و مدیریت چارچوب‌های تفسیری تعیین‌کننده است. به عبارت دیگر، پیروزی نه در میدان نبرد فیزیکی، بلکه در میدان ادراک و معنا تعریف می‌شود.

اما این انتقال از میدان فیزیکی به میدان ادراک، پارادوکسی ساختاری دارد: هر چه یک کنشگر در تولید روایت «تهدید وجودی» موفق‌تر باشد، وابستگی خود به تداوم این روایت نیز بیشتر می‌شود؛ زیرا تغییر روایت، هزینه‌ی هویتی و مشروعیتی سنگینی دارد. در نتیجه، موفقیت در جنگ شناختی، به‌تدریج به اسارت در جنگ شناختی تبدیل می‌شود. چارچوب چهارمرحله‌ای ارائه‌شده (تولید گفتمان، شکل‌دهی شناخت، عمل راهبردی و تثبیت) ابزاری تحلیلی و عملیاتی برای درک و مداخله در این فرآیند فراهم می‌آورد. تحلیل تطبیقی ایران و اسرائیل نشان می‌دهد که هیچ راهبردی کامل نیست و موفقیت مستلزم ترکیب متوازن قدرت سخت، نرم و هوشمند است. ایران با محوریت روایت‌سازی هویتی-تمدنی و بهره‌گیری از سرمایه اجتماعی مقاومت، در پی ایجاد انسجام داخلی و تعمیق عمق استراتژیک منطقه‌ای است.

با این حال، موفقیت در این راهبرد، وابسته به توازن مؤلفه‌های قدرت نرم (مانند گفتمان مقاومت و تثبیت روایت) با مؤلفه‌های قدرت سخت (نظیر توسعه اقتصادی و فناوری) است. همچنین، محدودیت در دسترسی به رسانه‌های جریان اصلی و تهدید روایت‌های رقیب داخلی، نقاط آسیب‌پذیری آن هستند. اسرائیل، با تمرکز

بر روایت امنیتی-تهدیدمحور، دیپلماسی عمومی و فناوری پیشرفته، در جذب حمایت غرب موفق بوده، ولی خستگی عمومی، هزینه‌های مالی بالا و خطر تشدید بی‌ثباتی، محدودیت‌های جدی ایجاد می‌کنند. پیامد اصلی چرخه جنگ شناختی، فرسایش شدید فضای اعتماد و نابودی تدریجی گزینه‌های غیرنظامی است. هوش مصنوعی و فناوری، انتشار روایت‌های قطبی‌کننده را تسریع می‌بخشد (Allcott & Gentz, 2017). فرآیند بازتعریف تهدید در جنگ شناختی، تنها به محتوای پیام یا تاکتیک‌های ارتباطی محدود نمی‌شود؛ بلکه موفقیت آن به میزان وجود زمینه‌های پذیرش در ذهن مخاطب وابسته است. این زمینه‌ها، که می‌توان آن را به‌عنوان «سرمایه ارتباطی» تعریف کرد، شامل اعتماد، تعهد متقابل، اشتراکات فکری یا ایدئولوژیک و باور به اعتبار منبع پیام هستند.

در شرایطی که سرمایه ارتباطی میان دو طرف محدود یا غایب باشد، حتی پیچیده‌ترین تاکتیک‌های رسانه‌ای و گفتمانی - از برجسته‌سازی یک تهدید خاص^۱ (McCombs & Shaw, 1972) تا چارچوب‌بندی رویدادها در قالب خاص^۲ (Entman, 1993) - عمدتاً نقش تقویت طرفداران داخلی و مشروعیت خودی را ایفا می‌کنند و در اقناع طرف مقابل ناکام می‌مانند. بنابراین، تحلیل جنگ شناختی ایران و اسرائیل نشان می‌دهد که اثرگذاری بر ادراک طرف مقابل بدون سرمایه ارتباطی، به طور طبیعی محدود است؛ در این شرایط، جنگ شناختی نه به اقناع رقیب، بلکه به تقویت قطب‌بندی داخلی و بین‌المللی منجر می‌شود. به عبارت دیگر، در غیاب سرمایه ارتباطی، روایت‌ها نه پل ارتباطی، بلکه دیوار جداکننده می‌سازند؛ و موفقیت در بازتعریف تهدید، تنها در بستری از پذیرش اولیه معنا و تسلط گفتمانی پیدا می‌کند.

جنگ شناختی ایران و اسرائیل یک چرخه معیوب و خودتقویت‌گر است که در آن گفتمان‌های هویتی متضاد، ادراک از تهدید را به سطحی «وجودی» ارتقا می‌دهند؛ در نتیجه، هر اقدام دفاعی یک طرف، به‌عنوان نشانه‌ای تازه از خصومت ذاتی طرف مقابل تفسیر می‌شود و متقابلاً، نیاز به اقدامات تهاجمی‌تر را «عقلانی» و «مشروع» جلوه می‌دهد. بدین ترتیب، تهدید نه صرفاً واکنشی به واقعیت، بلکه محصول مداوم فرآیند تفسیر متقابل می‌شود. شکستن این چرخه، نیازمند شناخت انتقادی از محدودیت ذاتی جنگ شناختی در غیاب سرمایه ارتباطی (در سطح داخلی و بین‌المللی)؛ تمرکز بر مدیریت اختلاف‌های عینی (مانند برنامه هسته‌ای) از طریق مکانیزم‌های شفاف و قابل تأیید، به جای تمرکز صرف بر نبرد روایت‌های هویتی غیرقابل مصالحه؛ و ایجاد «منطق راهبردی»^۳ پایدار با قبول پیامدهای فاجعه‌بار جنگ تمام‌عیار برای تمام منطقه. غفلت از این امر، منطقه را در آستانه دور باطلی قرار می‌دهد که در آن، هر صلح موقت، تنها مقدمه‌ای برای جنگی ویرانگرتر خواهد بود. بر اساس تحلیل فوق، چند اولویت کلیدی سیاستی و راهبردی قابل استخراج است:

۱. نظریه برجسته‌سازی مدعی است رسانه‌های جمعی با انتخاب و تکرار موضوعات خاص، اولویت‌های ذهنی عموم را شکل داده و تعیین می‌کنند مردم «درباره چه» بیندیشند، نه الزاماً «چگونه». این چارچوب برای تحلیل جنگ شناختی، به‌ویژه در نبرد برای تعیین دستورکار عمومی، کاربرد دارد (McCombs & Shaw, 1972).
۲. نظریه چارچوب‌بندی فرآیند انتخاب و برجسته‌سازی برخی عناصر واقعیت برای تعریف مسئله، تشخیص علل و ارائه ارزیابی اخلاقی است. در جنگ شناختی، این نظریه چگونگی تلاش کنشگران را برای تحمیل تعریف مسلط از رویدادها (مانند «مقاومت» در برابر «تروریسم») و کسب مشروعیت توضیح می‌دهد (Entman, 1993).
۳. منطق راهبردی به اصول و فرآیندهای عقلانی‌ای اشاره دارد که بازیگران برای تعریف اهداف کلان، تخصیص منابع و طراحی اقدامات هماهنگ در محیطی رقابتی به کار می‌گیرند. تحلیل این منطق، کلید فهم رفتار، پیش‌بینی واکنش‌ها و ارزیابی اثربخشی راهبرد یک کنشگر است (Schelling, 1981).

- ساخت پدافند شناختی ملی: امنیت ملی باید از تمرکز صرف بر پدافند فیزیکی به سمت تاب‌آوری و مقاومت شناختی گسترش یابد. این شامل سرمایه‌گذاری در سواد رسانه‌ای، تقویت نهادهای مستقل رسانه‌ای و ایجاد سازوکارهای داخلی برای شناسایی و خنثی‌سازی سریع حملات اطلاعاتی است. جامعه‌ای که از لحاظ شناختی مقاوم است، کمتر در دام قطبی‌سازی و دستکاری ادراکی گرفتار می‌شود.
- یکپارچه‌سازی دیپلماسی عمومی و جنگ روایت: دیپلماسی عمومی باید ستون اصلی راهبرد امنیت ملی باشد. سازوکارهای فرابخشی برای تولید، هماهنگی و انتشار هدفمند روایت‌های راهبردی به زبان‌ها و برای مخاطبان متنوع بین‌المللی حیاتی است. موفقیت روایت اسرائیل در معرفی ایران به عنوان «تهدید» نمونه‌ای از اهمیت این یکپارچگی عمل است.
- توسعه برتری تحلیلی و پیش‌بینانه: بهره‌گیری از هوش مصنوعی و امکان رصد فعالیت‌های طرف مقابل، تحلیل و پیش‌بینی روندهای گفتمانی، آسیب‌پذیری‌های شناختی حریف و تأثیر کمپین‌های روایت‌سازی را فراهم می‌آورد. این توانمندی، امکان انجام عملیات راهبردی دقیق و واکنش سریع به تحرکات حریف را فراهم می‌کند.
- تنظیم گفتمان برای اجتناب از تله‌های راهبردی: سیاست‌گذاران باید از افراط در گفتمان خودداری کنند. روایت‌هایی که رقیب را به عنوان «تهدید وجودی» تصویر می‌کنند، دامنه‌گزینه‌های راهبردی را محدود و احتمال درگیری نظامی را افزایش می‌دهند. مدیریت گفتمان به گونه‌ای که فضایی برای مانور راهبردی باقی بماند، مهارتی حیاتی است.
- در جمع‌بندی، قدرت معنا به همان اندازه قدرت موشکی و اقتصادی تعیین‌کننده است. راهبرد پیروز، راهبردی است که توان سخت، نرم و هوشمند را در یک چارچوب عمل یکپارچه ترکیب کند: از مرزهای فیزیکی دفاع کرده، مرزهای ذهنی را پاسداری کند، روایت‌های خود را با اقناع پیش‌برد و تاب‌آوری جامعه خود در برابر یورش‌های معنایی را تقویت نماید. غفلت از این بعد حیاتی امنیت، به معنای واگذاری ابتکار عمل راهبردی به رقیب و محدود شدن گزینه‌های راهبردی است.
- این پژوهش مسیر تحقیقات آتی را نیز روشن می‌سازد: پدیده جنگ شناختی به دلیل ماهیت چند بعدی و نفوذ در لایه‌های پنهان ذهن و ادراک انسانی، موضوعی پویا و در حال تطور است؛ لذا اذعان به محدودیت‌های حاکم بر این مطالعه، مسیر را برای دقت بیشتر در مسیرهای آتی هموار می‌سازد. این پژوهش با تمرکز بر «گفتمان رسمی و سطح کلان»، ضرورت سنجش تأثیر مستقیم این روایت‌ها بر «افکار عمومی و گروه‌های فروملی» را برجسته می‌سازد. تحقق این امر مستلزم به‌کارگیری روش‌های «پیمایشی و میدانی» است.
- همچنین، مطالعه‌ی موردی ایران و اسرائیل، اگرچه عمیق است، اما دامنه‌ی تعمیم را محدود می‌کند. لذا، «آزمودن چارچوب تحلیلی ارائه‌شده در سایر منازعات» (مانند رقابت آمریکا-چین یا تنش عربستان-ایران) می‌تواند به «غنای نظری و کاربردی» آن بیفزاید. در نهایت، «توسعه‌ی شاخص‌های کمی» برای سنجش مفاهیمی چون «تاب‌آوری شناختی» (شامل سنجه‌هایی برای وحدت گفتمانی داخلی و میزان

موفقیت در جذب روایت توسط مخاطبان خارجی)، گامی ضروری برای «تکمیل و تعمیق این حوزه‌ی پژوهشی» به شمار می‌رود و امکان ارزیابی دقیق‌تر اثربخشی راهبردهای شناختی را فراهم می‌آورد. برآیند این پژوهش نشان می‌دهد که منازعات معاصر را نمی‌توان صرفاً در قالب رقابت بر سر ابزارهای قدرت یا الگوهای بازدارندگی فهم کرد، بلکه باید آن را به مثابه کشاکشی بر سر ظرفیت کنشگران در تعریف حدود عقلانیت، تهدید و امکان کنش مشروع بازخوانی کرد. در این چارچوب، مزیت راهبردی نه در انباشت منابع، بلکه در توان حفظ خودمختاری شناختی در برابر روایت‌هایی شکل می‌گیرد که منازعه را به امری بدیهی، اجتناب‌ناپذیر و خودتقویت‌شونده تبدیل می‌کنند. از این منظر، مسئله اصلی امنیت در نظم بین‌المللی معاصر، نه صرفاً محدودیت‌های قدرت مادی، بلکه ناتوانی در خروج از افق‌های تفسیری‌ای است که خود منطق تداوم منازعه را بازتولید می‌کنند.

منابع

- بوردیو، پی.یر. (۱۳۹۶)، نظریه کنش؛ دلایل عملی و انتخاب عقلانی. ترجمه مرتضی مردیها. نشر نقش و نگار.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۹۷، ۱۸ خرداد)، بیانات در دیدار جمعی از مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی به مناسبت روز جهانی قدس. بازیابی از <https://khamenei.ir>
- خبرگزاری فارس. (۱۴۰۴-۱۴۰۳)، بیانیه‌ها و مواضع رسمی ایران در قبال اسرائیل. تهران: خبرگزاری فارس.
- خبرگزاری مهر. (۱۴۰۴)، جنگ ادراکی صهیونیست‌ها علیه ایران؛ از تولید ترس تا تحریف واقعیت (گزارش تحلیلی) <https://www.mehrnews.com/news/6613777>.
- روزنامه جوان. (۱۴۰۴)، جنگ شناختی علیه روابط خارجی ایران (سرمقاله تحلیلی). <https://vista.ir/n/akharinkhabar/drjh4>
- عمادی، س. ر. (۱۴۰۴)، ابعاد شناختی جنگ دوازده‌روزه و الگوی مقاومت ادراکی جمهوری اسلامی ایران. شناخت پژوهی مطالعات سیاسی، ۲(۳)، ۶۴-۴۵.
- گروه تحلیلی الفت ملت. (۱۴۰۱)، پازل عصبانیت در تل‌آویو؛ جنگ شناختی اسرائیل چگونه در برابر آگاهی جمعی ایرانیان شکست خورد... (تحلیل رسانه‌ای). <https://olfatmellat.ir>
- مقدم‌فر، ح و محسنی‌آهویی، ا. (۱۴۰۰)، جنگ شناختی؛ علم پیروزی در نبرد ذهن‌ها. تهران: نشر علم.

References

- Adler, E. (1997), Seizing the middle ground: Constructivism in world politics. *European Journal of International Relations*, 3 (3), 319-363. <https://doi.org/10.1177/1354066197003003002>
- Allcott, H., & Gentzkow, M. (2017), Social media and fake news in the 2016 election. *Journal of Economic Perspectives*, 31 (2), 211-236. <https://doi.org/10.1257/jep.31.2.211>
- Arrese, A. (2016), The strategic importance of psychological operations and information

- warfare. *Jàmbá: Journal of Disaster Risk Studies*, 8 (1), 1–9. <https://doi.org/10.4102/jamba.v8i1.272>
- Ashraf, A. (2019), Iranian identity: From antiquity to the end of the Pahlavi era (H. Mortazavi, Trans.), Ney. (Original work published in *Encyclopaedia Iranica*).
 - Austin, J. L. (1962), How to do things with words: The William James lectures delivered at Harvard University in 1955. Harvard University Press.
 - Balzacq, T. (2011), *Securitization theory: How security problems emerge and dissolve*. Routledge.
 - Berger, P. L., & Luckmann, T. (1966), *The social construction of reality: A treatise in the sociology of knowledge*. Doubleday.
 - Bourdieu, P. (2017), *Theory of action: Practical reasons and rational choice* (M. Mardiha, Trans.). Tehran: Naghsh-o Negar. [In Persian]
 - Bourdieu, P., & Wacquant, L. J. D. (1992), *An invitation to reflexive sociology*. University of Chicago Press.
 - Bousquet, A., Debos, M., & Gilli, A. (2020), Hybrid conflicts and human factors in strategic decision-making. *Journal of Strategic Studies*, 43 (2), 145–168.
 - Buzan, B., Wæver, O., & de Wilde, J. (1998), *Security: A new framework for analysis*. Lynne Rienner.
 - Campbell, D. (1998), *Writing security: United States foreign policy and the politics of identity*. University of Minnesota Press.
 - Claverie, B., & du Cluzel, F. (2022), *Cognitive warfare: Towards future operational concept*. NATO Science and Technology Organization.
 - Cristol, A. (2019), *The Iranian–Israeli confrontation: Military and regional dynamics*. Naval Institute Press.
 - Deibert, R. (2013), *Black code: Surveillance, privacy, and the dark side of the internet*. Signal.
 - Deppe, C., & Schaal, G. S. (2024), Cognitive warfare: A conceptual analysis of the NATO ACT cognitive warfare exploratory concept. *Frontiers in Big Data*, 7, Article 1452129. <https://doi.org/10.3389/fdata.2024.1452129>
 - Du Cluzel, F. (2020), *Cognitive warfare*. NATO Innovation Hub.
 - Emadi, S. R. (2025), Cognitive dimensions of the twelve-day war and the perceptual resistance model of the Islamic Republic of Iran. *Shenakht-Pazhuhi-ye Motale'at-e Siasi*, 2(3), 45–64. [In Persian]
 - Entman, R. M. (1993), Framing: Toward clarification of a fractured paradigm. *Journal of Communication*, 43 (4), 51–58.
 - Fairclough, N. (2003), *Analysing discourse: Textual analysis for social research*. Routledge.
 - Fairclough, N. (2013), *Critical discourse analysis: The critical study of language* (2nd ed.). Routledge.
 - Fars News Agency. (2024), *Official statements and positions of Iran regarding Israel*. Tehran: Fars News Agency. [In Persian]
 - Farwell, J. P., & Rohozinski, R. (2011), Stuxnet and the future of cyber war. *Survival*, 53 (1), 23–40. <https://doi.org/10.1080/00396338.2011.555586>
 - Foucault, M. (1976), *The history of sexuality: Volume 1. An introduction*. Pantheon.
 - Freilich, C. D. (2018), *Israeli national security: A new strategy for an era of change*. Oxford University Press.

- Giles, K. (2018), Handbook of Russian information warfare. NATO Defence College.
- Hall, S., & du Gay, P. (Eds.), (1996). Questions of cultural identity. Sage.
- Hansen, L. (2006), Security as practice: Discourse analysis and the Bosnian war. Routledge.
- Harnisch, S., Frank, C., & Maull, H. (2011). Role theory in international relations: Approaches and analyses. Routledge.
- Hoffman, F. G. (2007), Conflict in the 21st century: The rise of hybrid wars. Potomac Institute for Policy Studies.
- Javan Newspaper. (2025), Cognitive warfare against Iran's foreign relations (Analytical editorial). Retrieved from <https://vista.ir/n/akharinkhabar/drjh4> [In Persian]
- Johnston, P. B. (2012), Does decapitation work? Assessing the effectiveness of leadership targeting in counterinsurgency campaigns. *International Security*, 36 (4), 47–79. https://doi.org/10.1162/ISEC_a_00076
- Khamenei, A. S. (2018, June 8), Speech at the meeting with state officials and ambassadors of Islamic countries on the occasion of International Quds Day. Retrieved from <https://khamenei.ir> [In Persian]
- Kott, A. (2018), Cognitive domain operations in the modern battlespace. *NATO Review*.
- Libicki, M. (2007), Conquest in cyberspace: National security and information warfare. Cambridge University Press.
- Mazanec, B. M. (2015), The evolution of cyber warfare: International norms for emerging-technology weapons. University of Nebraska Press.
- McCombs, M., & Shaw, D. (1972), The agenda-setting function of mass media. *Public Opinion Quarterly*, 36 (2), 176–187. <https://doi.org/10.1086/267990>
- Mearsheimer, J. J. (2014), The tragedy of great power politics (Updated ed.). W. W. Norton.
- Mehr News Agency. (2025), Zionists' perceptual war against Iran: From producing fear to distorting reality (Analytical report). Retrieved from <https://www.mehrnews.com/news/6613777/> [In Persian]
- Miller, S. (2023), Cognitive warfare: An ethical analysis. *Ethics and Information Technology*, 25 (3), <https://doi.org/10.1007/s10676-023-09717-7>
- Miskimmon, A., O'Loughlin, B., & Roselle, L. (2013), Strategic narratives: Communication power and the new world order. Routledge.
- Moghadamfar, H., & Mohseni-Ahouei, A. (2021), Cognitive warfare: The science of victory in the battle of minds. Tehran: Nashr-e Elm. [In Persian]
- Nahapiet, J., & Ghoshal, S. (1998), Social capital, intellectual capital, and the organizational advantage. *Academy of Management Review*, 23 (2), 242–266.
- NATO. (2020), NATO and cognitive domain operations: Adapting to the information age. NATO Defense College Policy Paper.
- Netanyahu, B. (2015, October 1), Address by Prime Minister Benjamin Netanyahu to the 70th session of the United Nations General Assembly. United Nations.
- Olfat Mellat Analytical Group. (2022), The puzzle of anger in Tel Aviv: How Israel's cognitive warfare failed against the collective awareness of Iranians (Media analysis). Retrieved from <https://olfatmellat.ir> [In Persian]
- Pierson, P. (2000), Increasing returns, path dependence, and the study of politics. *American Political Science Review*, 94(2), 251–267. <https://doi.org/10.2307/2586011>
- Pollack, K. M. (2023), The resilience dividend: National cohesion and external threats in the Middle East. Brookings Institution Press.

- Qiao, L., & Wang, X. (1999), *Unrestricted warfare*. PLA Literature and Arts Publishing House.
- Risse, T. (2011), *A community of Europeans? Transnational identities and narrative hegemony*. Cornell University Press.
- Roselle, L., Miskimmon, A., & O'Loughlin, B. (2014), *Strategic narratives: Communication power and the new world order*. Routledge.
- Schelling, T. C. (1981), *The strategy of conflict*. Harvard University Press.
- Schmitt, M. N. (2017), *Tallinn manual 2.0 on the international law applicable to cyber operations*. Cambridge University Press.
- Shlaim, A. (2012), *The Arab–Israeli conflict*. Penguin.
- Steiner, K., & Önnersfors, A. J. (2024), *Enemy images: Emergence, consequences and counteraction*. Routledge.
- Tabatabai, A. (2020), Iran's regional ambitions and strategic deterrence. *Middle East Policy*, 27(2), 45–68.
- Takeyh, R. (2006), *Guardians of the revolution: Iran and the world in the age of the Ayatollahs*. Oxford University Press.
- Wendt, A. (1992), Anarchy is what states make of it: The social construction of power politics. *International Organization*, 46(2), 391–425. <https://doi.org/10.1017/S0020818300027764>
- Wendt, A. (1999), *Social theory of international politics*. Cambridge University Press.